

Analyzing the origins, thoughts and narratives about Khatam Bakshi Ali n the Velayat Namehs

Zahra Parsapoor¹

Akram Karami²

1. Associate Professor of Persian Language and Literature, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Research Institute of Literature. Email: zparsapoor@yahoo.com
2. Postdoctoral graduate of Persian language and literature, Humanities Research Institute, Literature Research Institute. Email: akramekarami3845@gmail.com

DOI: 10.22034/iscw.2024.2041296.1098

*Original
Research*

Received:
2024-08-16
Accepted:
2024-09-15

Keywords:
"Persian
Poetry",
"Ali's Ring-
Giving",
"Velayat",
"Chivalry".

Abstract: The Narrative of Imam Ali's Ring-Giving, as mentioned in the Quran, has resonated throughout history and is deeply intertwined with the concept of his divinely appointed authority (wilayat). This event carries historical, mythological, and symbolic significance, linked to notions of leadership, power, chivalry, and the chivalry code, reflected in various mystical and literary texts. Furthermore, within the subgenre of "welayatname" in Shia literature, we encounter secondary narratives that expand upon the event described in Surah al-Ma'idah. This study explores the portrayal of this event across various exegetical, mystical, and literary texts to elucidate the implicit meanings of the ring-giving, drawing upon mythological and symbolic interpretations. Employing a descriptive-analytical method, the research also demonstrates that the secondary narratives found in two "welayatname"s by Sayyid Ali and Hesam are not merely products of poetic imagination but have roots in earlier theological texts.

واکاوی ریشه‌ها، اندیشه‌ها و روایات پیرامون خاتم بخشی علی (ع) در ولایت‌نامه‌ها

اکرم کرمی^۲

زهرا پارساپور^۱

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده

ادبیات zparsapoor@yahoo.com

۲. دانش آموزخته پسادکتری زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی، پژوهشکده

ادبیات akramekarami3845@gmail.com

DOI: 10.22034/iscw.2024.2041296.1098

چکیده: ماجرای خاتم بخشی امام علی (ع) هم در قرآن و هم در منابع تاریخی و ادبی کهن بازتاب داشته و با بحث ولایت ایشان گره خورده است. البته ریشه‌های تاریخی و اسطوره‌ای و نمادین این ماجرا با مفهوم ولایت، قدرت، جوانمردی و آیین فتوت گره خورده است که در متون عرفانی و ادبی منعکس شده است. همچنین در نوع ادبی فرعی ولایت نامه که ذیل ادبیات شیعه تعریف می‌شود می‌توان ماجراهای فرعی‌ای را دید که در ادامه واقعه منقول در سوره مائده آمده است. در این مجال، ضمن پژوهش در گستره انعکاس این ماجرا در متون تفسیری، عرفانی و ادبی در پی آنیم که معانی ضمنی خاتم بخشی را که برگرفته از مفاهیم اسطوره‌ای و نمادین است تبیین کنیم. یافته‌های این پژوهش که با روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته است، همچنین به ما نشان می‌دهد که ماجراهای فرعی شکل گرفته در دو ولایت‌نامه از سید علی و حسام محصول تخیل شاعرانه نیستند؛ بلکه در متون کلامی پیش از آنها نیز نقل شده است.

صص:

۱۱۷-۹۳

مقاله:

علمی پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۳/۲۵

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۶/۲۵

کلیدواژه‌ها:

شعر فارسی،

علی (ع)،

خاتم بخشی،

ولایت،

فتوت.

۱. مقدمه

ماجرای خاتم بخشی حضرت علی (ع) از قرآن اخذ شده‌است و در تفاسیر شیعی و به ویژه در تفاسیر اهل سنت به شکل مبسوط به آن پرداخته شده‌است. در فرهنگ تشیع آیه ۵۵ سوره مائده از آیات مهم در اثبات ولایت حضرت امیرالمؤمنین (ع) است. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده / ۵۵) ترجمه: ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. تمامی مفسران شیعه و بسیاری از مفسران اهل سنت تصریح کرده‌اند که منظور از «آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است. (طباطبایی، ۱۹۹۷: ج ۶: ۱۷) میبیدی صاحب تفسیر کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار در نوبت‌الثانیه در تفسیر این آیه می‌گوید:

«آن ساعت که این آیت فروآمد، یاران همه در نماز بودند، قومی نماز تمام کرده بودند، قومی در رکوع بودند، قومی در سجود، و در میانه درویشی را دید که در مسجد طواف می‌کرد و سؤال می‌کرد. رسول خدا او را به خود خواند، گفت: «هل اعطاک احد شیئا؟» هیچ کس هیچ چیز به تو داد؟ گفت: «آری! آن جوانمرد که در نماز است انگشتی سیمین به من داد. گفت: «در چه حال بود آنکه به تو داد؟» گفت: «در رکوع بود.» اندر نماز اشارت کرد به انگشت و انگشتی از انگشت وی بیرون کردم. چون بنگرستند علی مرتضی بود. رسول خدا آیت برخواند، و اشارت به وی کرد: «وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» و برین وجه آیت از روی لفظ اگر چه عام است از روی معنی خاص است، که مؤمنان را بر عموم گفت، و علی بدان مخصوص است، و روا باشد که بر عموم برانند.» (میبیدی، ۱۳۷۱. ج ۳: ۱۵۲)

علاوه بر متون تفسیری و روایی، این ماجرا در متون عرفانی به ویژه فتوت‌نامه‌ها نیز بازتاب گسترده داشته است

ایثار و گذشت حضرت علی (ع) در حال نماز، وجهی است که توجه اهل فتوت و آیین جوانمردی را به خود جلب کرده است تا جایی که در فتوت‌نامه‌ها بسیار به آن پرداخته‌اند.

استاد شفیعی میان صوفیه اهل فتوت و جوانمردی و فتوت عامیانه تمایز قائل اند که به نظر می‌رسد این نظر ایشان برگرفته از کتاب قابوس‌نامه باشد. صوفیه اهل فتوت پایبند اخلاق رسول و صحابه هستند؛ اما مثلاً عیاران و جوانمردان در مشاغل مختلف گاهی معیارها و هنجارهای اجتماعی و اخلاقی را زیر پای می‌گذاشتند چنانچه گاهی اهل لهو و خمر و غنا و حتی لواط بودند. (ر.ک. شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۶۰) منظور ما در این نوشته از اهل فتوت و جوانمردی، فرقه خاص با آداب و رسوم و هنجارهای خاص نیست؛ بلکه مجموعه انسان‌هایی است که به فرمایش علی^(ع) ویژگی‌هایی را در خود دارند که از آنان می‌توان با عنوان جوانمردان یاد کرد. احادیث فراوانی درباره ارکان فتوت و جوانمردی و خصائل و صفات ایشان از حضرت علی^(ع) باقی است که به ذکر دو مورد در این بخش اکتفا می‌شود. حضرت علی^(ع) سه چیز را از نشانه‌های فتوت و مردانگی می‌دانند: «يُسْتَدَلُّ عَلَى مُرْوَّةِ الرَّجْلِ بَبْثِ الْمَعْرُوفِ وَ بَدْلِ الْإِحْسَانِ وَ تَزَكِ الْأَمْتِنَانِ» چند چیز بر مرآت آدمی دلالت می‌کند: تلاش در رواج کارهای خوب، نیکوکاری، منت نهادن». (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹، ج ۱۰: ۴۸۰) یا در کلامی دیگر می‌فرمایند: «يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُرْوَّةِ بِكَثْرَةِ الْحَيَاءِ وَ بَدْلِ النَّدَى وَ كَفِّ الْأُدَى» «برای مرآت و آدمیت به بسیاری شرم و حیا و بذل احسان و عطا و بازداشتن آزار و ایذاء استدلال شده است». (همان‌جا). چنان‌که ملاحظه می‌شود بخشش و ایثار برجسته‌ترین ویژگی جوانمردان است. این ویژگی‌ها می‌تواند در هر شخصی فارغ از کیش و آیین او، جمع شود؛ از جمله در اصحاب‌کهف که قرآن از آنها تعبیری با عنوان «فتیان» دارد: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى: آنها جوانمردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند و ما بر مقام (ایمان و) هدایت‌شان بیفزودیم..» (کهف/۱۳) در اخلاق و تصوف اسلامی هم علی^(ع) باتوجه به چندین ماجرا از جمله؛ خاتم بخشی در هنگام نماز در صدر جوانمردان قرار می‌گیرد.

سعدی در بوستان به صراحت می‌گوید:

جوانمرد اگر راست خواهی ولی است کرم، پیشه شاه مردان علی است

(سعدی شیرازی، ۱۳۸۱: ۸۳)

ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری (۸۳۰-۹۱۰ ه.ق) در فتوت‌نامه خویش با نام فتوت‌نامه سلطانی به دلایلی حضرت علی^(ع) را در زمره جوانمردان برمی‌شمرد. یکی از دلایل ایشان،

خواییدن حضرت علی (ع) در بستر رسول خدا(ص) در شبی که به جان ایشان سوء قصد شده بود. دوم اطعام مسکین و یتیم و اسیر از افطار خود و سوم بخشیدن انگشتری در نماز است. (ر.ک. کاشفی، ۱۳۵۰: ۲۱) واعظ کاشفی در ادامه می‌گوید: «و سخاوتش به حدی بود که در نماز انگشتری به سائل داد و یُوْتُونَ الزَّكوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و شجاعتش تا غایتی بود که از بطنان غیب هاتف لاریب گفت: لافتی الأعلى لأسیف الأذو الفقار؛ و حقیقت آن است که اقسام جوانمردی منحصر در دو صفت است: یکی نفع به دوستان رسانیدن و آن به سخاوت حاصل شود و دویم ضرر دشمن از ایشان بازداشتن و آن به شجاعت وجود گیرد و [از] این جا گفته اند: شعر:

و لیس من الفتیان من راح واعدتی
بِشْرِبِ صَبُوحٍ أَوْ بِشْرِبِ غُرُوقٍ.
و الحق کمال این دو صفت مرتضی علیه‌السلام را بود. پس [پیشوای] جوانمردان این امت او باشد. بیت:

هر که را نام جوانمردی سزااست
پیشوای او علی مرتضی است»
(همان: ۲۲)

چنان که در مقدمه رفت ظرفیتهای کلامی، اخلاقی و عرفانی ماجرای خاتم بخشی به گونه‌ای است که علاوه بر مفسران، مورد توجه عارفان و شاعران نیز واقع شده‌است به گونه‌ای که علاوه بر بیان مآقع به تدریج معانی، ضمنی، اسطوره‌ای و نمادین نیز به این روایت نسبت داده شده و حتی روایات فرعی نیز در ادامه آن شکل گرفته‌است که قابل تامل و بررسی است.

۲- طرح مسئله و روش پژوهش

نخستین بار این واقعه خاتم بخشی در شعر شاعران عرب زبان منعکس گردید. حسان ثابت، اولین شاعری است که این واقعه را به نظم کشیده‌است. وی در شعرش این ماجرا را از جمله فضایل آن حضرت و نشانی از ولایت ایشان دانسته‌است.

«حاکم حسکانی، روایات مربوط به نزول آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با اسانید فراوان از صحابه و طبقات دیگر مطرح ساخته و در این میان، شعر حسان بن ثابت را در این باره بیان کرده، می‌نویسد:

أبا حسن تفدیک نفسي ومهجتي
وکل بطیء فی الهدی و مسارع

أیذهب مدحی والمحبر ضائعا
 وأنت الذي أعطيت إذ كنت راکعاً
 وما المدح في جنب الإله بضائع
 زكاتا فدتك النفس يا خير راکع
 فانزل فيك الله خير ولاية
 فبينها في نيرات الشرائع»

(حسینی میلانی، ۱۳۸۲. ج ۲: ۳۴۷)

در ادبیات فارسی به ویژه در ولایت‌نامه‌ها ما شاهد توجه شاعران به این ماجرا هستیم. ولایت‌نامه‌ها یکی از انواع ادبی شعر شیعی است که به دلیل ساختار روایی - داستانی، بستری مناسب برای بیان فضایل و جایگاه و مقام معنوی حضرت در قالب قصه‌ها و داستانها به جهت تحکیم عقاید دوستان حضرت و تحدی در برابر دشمنان حضرت است. در ولایت‌نامه‌ها گاه شاهد شکل‌گیری روایات فرعی پیرامون روایت اصلی هستیم. از جمله ماجراهایی که در ولایت‌نامه‌ها شاخ و برگ پیدا کرده است همین روایت خاتم بخشی است. در این پژوهش که با روش توصیفی تحلیلی و با رویکرد بینامتنی انجام شده است بر آنیم ضمن نشان‌دادن ریشه‌های اسطوره‌ای تاریخی این واقعه، بازتاب آن را در ادبیات فارسی نشان دهیم. همچنین با بررسی دو ولایت‌نامه از سید علی و حسام می‌خواهیم بینیم آیا این روایات فرعی، محصول قوه خیال و خلاقیت شاعران و مناقب‌خوانان است یا در متون تحلیلی و تاریخی می‌توان این روایات فرعی را یافت.

۳. پیشینه و اهمیت پژوهش

پژوهش‌های قابل توجهی درباره ادبیات شیعی انجام شده است. در این میان، پژوهش‌هایی که به‌طور خاص به انعکاس ماجرای خاتم بخشی حضرت علی (ع) در هنگام نماز در ادبیات فارسی پرداخته باشد، وجود ندارد. در حالی که مطالعه نشان می‌دهد انعکاس این واقعه در ادبیات فارسی به صورت تلمیحات و اشارات کم نیست. ماجرای خاتم بخشی به صورت روایتی کامل در نوع ادبی ولایت‌نامه دیده می‌شود. در کتاب گونه شناسی ادبیات منظوم شیعی قبل از عصر صفوی از اکرم کرمی، ضمن معرفی گونه ادبی ولایت‌نامه به معرفی ساختار کلی این نوع ادبی پرداخته و نمونه‌هایی از سروده‌های ادبی را در این نوع تا قرن نهم ارائه و تحلیل و بررسی کرده است. گسترده این نوع ادبی در ادبیات تشیع فراوان است. پرداختن به ولایت‌نامه‌ها می‌تواند از ابعاد گوناگون ادبی، تاریخی و روایی مفید باشد. نوآوری

این مقاله، تمرکز بر روی انعکاس این واقعه در ادبیات فارسی و نیز یافتن ریشه‌های نمادین و اسطوره‌ای آن به ویژه در ولایت‌نامه‌هاست.

۴. ماجرای خاتم بخشی حضرت علی^(ع) در شعر فارسی

در شعر فارسی سابقه اشاره به این ماجرا به قرن پنجم باز می‌گردد. حکیم سنایی - علیه الرّحمة - (ق ۵) در حدیقه در ضمن مدح علی^(ع) می‌گوید:

در قیام و قعود عود او کرد در رکوع و سجود جود او کرد

(همان: ۳۳)

بعد از سنایی نیز اشارات شاعران به مناسبت‌های گوناگون به این ماجرا فراوان است. در ادامه تنها به ذکر نمونه‌هایی از این اشعار بسنده می‌کنیم. ادیب صابر ترمذی (ق ۶) به ماجرای بخشش انگشتی در رکوع اشاره دارد و از آن تعبیر به زکات می‌کند:

حیدر که خاتمی به یکی داد در رکوع ضایع نماند و آیتش آمد ز کردگار

آنی که در رکوع و سجودند روز و شب از بهر شکر نعمت تو اهل این دیار

(صابر ترمذی، [بی‌تا]: ۹۷)

ابن یمین فریومدی (ق ۶ و ۷) نیز همین تعبیر زکات را دارد و معتقد است آیه سوره مائده افزون بر حکم ولایت، حکم امامت امیرالمؤمنین را به‌صراحت بیان می‌کند.

مرتضی را دان ولیّ اهل ایمان تا ابد چون ز دیوان ابد دارد مثال انّما

(ابن یمین، [بی‌تا]: ۸)

آن که در حین صلوه از مال خود دادی زکوة جز علی را کسی نمی‌دانم به نصّ انّما

(همان: ۱۰)

او به استحقاق امام است و به نصّ مصطفی بر سر این موجب نص نیز حکم انّماست

(همان: ۳۹)

در دو منظومه/سررنامه و خسرونامه از عطار نیشابوری (ق ۷) شاعر به این ماجرا اشارت دارد. هر چند در انتساب خسرو نامه به عطار تردید است؛ اما/سررنامه از آثار مسلم عطار است. در/سررنامه خطاب به پیامبر اکرم^(ص) می‌گوید:

... علی را گوی تا فرمان‌بری را بیخشد در نماز انگشتی را

(عطار نیشابوری، ۱۳۶۳: ۴۹)

مولوی (ق ۷) از بخشیدن انگشتی تعبیر به زکات دادن دارد:
پاک و منزله از صفات، ممسوس گشته او به ذات داده زکات اندر صلوة الله مولانا علی
(کشفی ترمذی، ۱۳۸۰: ۳۳)

یا شاه قاسم انوار (ق ۸) گوید:

به زیر نگیین تو آمد دو گیستی چو دادی به درویش انگشتی را
شها تو راست مسلم کرم که گاه رکوع کند برای حق انگشتی نثار انگشت
(کشفی ترمذی، ۱۳۸۰: ۳۳)

مولانا جامی در هشت بند خود که در منقبت امیرالمؤمنین علی (ع) می گوید:
گر معزز گشت انفاس مسیحا در کلام در یقیمون الصلوة آمد تو را اعزازها
گر به عزت مصطفی را در یدالله برکشید گشت منزل بهر اعزاز تو نص انما
ور به طاعت گفت عیسی را و اوصافی تو را در یقیمون الصلوة آمد ولایت از خدا
(همان: ۳۴)

مولانا قاسم گاهی (ق ۹ و ۱۰) از شاگردان عبدالرحمن جامی گوید:
به سائل داد خاتم در نماز آن معدن احسان دل پاکیزه اش چون بود فارغ
از زر و زیور
(کشفی ترمذی، ۱۳۸۰: ۳۳)

اهلی شیرازی (ق ۹ و ۱۰) و محمدطاهر قمی (ق ۱۱) دو ماجرای بخشش انگشتی
در نماز و ماجرای بخشش نانِ افطار به یتیم و اسیر و مسکین را بر اساس آیه ۸ سوره انسان
- **وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا** - در شعر خود ذکر می کنند:

همچو گردون بود راکع در نماز و لطف کرد خاتم فیروزه زیباتر از چرخش نگیین
در کرم شاه ولایت بحر بی پایان بود شبندی از موج بحرش حاتم صحرانشین
خود گرفتی روزه و دادی به سائل نان بلی لذت بخشش غذای جان به از نان جوین
(اهلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۴۹۲)

محمدطاهر قمی (ق ۱۱) گوید:

نمود مدح علی را به هل اُتی رحمان چو کرد از سر اخلاص، قرص جو ایثار
چو داد از سر اخلاص خاتم خود را نهاد بر سر او تــــاجِ انما غفار

(صحتی سردرودی، ۱۳۷۹: ۱۶۳)

اشاره به این ماجرا بعد از عصر صفوی تا دوره معاصر به شکل گسترده‌تری ادامه پیدا کرده است که در این جا به جهت رعایت اختصار به آن نمی‌پردازیم.

۵. ماجرای خاتم بخشی در ولایت نامه‌ها

یکی از گونه‌های شعر شیعی «ولایت‌نامه» است. این نوع ادبی به کرامات و معجزات حضرت علی (ع) می‌پردازد. «این نوع ادبی در زمره ادبیات عامیانه است و مناقبیان آن را می‌خواندند. شاعران، عنوان «ولایت‌نامه» را برای این نوع سروده‌ها در نظر گرفته و در اشعار خود قید می‌کردند. هدف از سرایش این نوع از اشعار را بیان کرامات و معجزات حضرت علی (ع) و جلب توده عامه مردم نسبت به ایشان دانستند. ولایت‌نامه‌ها در قرن هشتم به سبب منازعات شیعیان و اهل تسنن به وجود آمدند شاعری چون سلیمی تونی در این نوع طبع‌آزمایی کرده است. چنان‌که در دیوان این شاعر شیعی، بیست و دو ولایت‌نامه دیده می‌شود. ولایت‌نامه‌ها در اواخر قرن نهم در کنار عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مقدمات گرایش مردم را به تشیع و ایجاد جریانی خودجوش فراهم کردند و در ادامه در قرن دهم به تثبیت عقاید شیعیان کمک نمودند. شاعران در ولایت‌نامه‌ها با تأکید بر کرامات و معجزات چهره‌های اصلی و شاخص تشیع و گاه با ایجاد تصورات افسانه‌ای و خیالی درباره این اشخاص قصد ترغیب و تشویق مردم به فرهنگ تشیع را داشتند.» (کرمی و پارساپور، ۱۴۰۲: ۴۹-۵۰)

«شاعران معمولاً این اشعار را با زبانی ساده و روان مطابق درک و فهم عامه می‌سرودند و در کوچه و بازار و گهگاه در محافل خاص شیعی می‌خواندند و اهتمام و تأکیدی بر وجه ادبی شعر نداشتند و تمام هم‌وغم ایشان بازخوانی مفاهیم و احادیث شیعی در قالب نظم بوده است. همان‌طور که گذشت، مخاطبان این‌گونه ادبی مردم عامه و علاقه‌مند به شنیدن کرامات حضرت علی (ع) بودند.» (کرمی و بیگدلی، ۱۳۹۸: ۲۳۶)

ماجرای خاتم بخشی از جمله حوادث تاریخی است که در ولایت‌نامه‌ها طرح شده است. تفاوت بیان این ماجرا در ولایت‌نامه‌ها با سایر اشعاری که به نمونه‌هایی از آنها اشاره کردیم در این است که؛ ۱. در ولایت‌نامه‌ها روایت با جزئیات بیشتر توضیح داده می‌شود؛ ۲. افزون بر اصل روایت قرآنی، روایات فرعی نیز پیرامون این واقعه به آن افزوده می‌شود. این روایات فرعی غالباً در صددند تا وجه کرامت را پررنگ کرده و به ماجرا رنگ قداست ببخشند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا این روایت‌های فرعی ساخته و پرداخته ذهن شاعر است یا می‌توان نشانی از آن را در متون پیشین سراغ گرفت؟ برای پاسخ به این سؤال نخست دو نمونه از ولایت نامه‌ها را ذکر کرده و روایت فرعی آن را مشخص می‌سازیم.

۵- ولایت نامه سید علی

دقیقاً روشن نیست سید علی چه کسی بوده و در چه قرنی می‌زیسته است. در تذکره‌ها چند شاعر با نام سید علی ملاحظه می‌کنیم که با مطالعه زندگی و شعر آنها می‌توان حدس زد که این ولایت نامه، سروده سید علی همدانی شاعر و عارف قرن هشتم است. به هر روی در جنگ اشعار شیعه ولایت نامه‌ای از او درج شده است که به ماجرای خاتم بخشی پرداخته است.

احمد و حیدر شناسی همچو ماه مشتری

گر محب احمد مختار و یار حیدری

آن یکی در سرفرازی و آن یکی در سروری

این یکی ختم رسالت و آن یکی شیر خدا

آن یک از روی بزرگی و آن یک از خوش منظری

آن یکی دارد شفاعت و آن یکی دارد شراب

گفت با حیدر به جان آمد دلم از بی‌زری

آن شنیدستی که روزی سائلی با مرتضا

از زر و سیم آنچه داری تا ز تقوا برخورداری

آتش جوعم همی سوزد بده بهر خدا

واندر آن دست مبارک داشت یک انگشتری

شاه مردان شیر یزدان در نماز ایستاده بود

دست خاتم پیش سائل داشت از نیک اختری

برگ آن خاتم بُد از پولاد نیزش زر نبود

گفت هر چیزی ز حیدر هست نبود سرسری

سائل از حیدر ستد انگشتری و بوسه داد

بود آن خباز از دل چون یهودی خیبری

شد روان از پیش حیدر تا به خبازی رسید

در غضب شد آن یهود از غایت مستکبری

دادش آن انگشتری گفتا که بستان نان بده

گفت این خاتم مگر بر ره‌گذاری یافتی	چیست این آخر که نامش بر زبان می‌آوری
همسرش نان می‌دهم گر راضی [ی] تا برکشم	گفت سائل برکش ای خواجه رها کن داوری
خاتم کزّار چون بر کف می‌زان نهاد	تا سر خاتم مگر برخیزد از بی‌لنگری
یک سر مویی سر خاتم نجنبید از زمین	چون یهودان دید رفت از خاطر او مدبری
شد مسلمان در زمان با اقربا و خویشان	از ولا آن خاتم کرار کردش یآوری
راه این اثنی عشر باشد طریق مؤمنان	روشن گفتیم اگر از امت پیغمبری
مصطفی و حیدر و زهرا و شپیر و شپیر	زانکه ایشان راست اندر کون نیکو اختری
سیدا گر مهر پنجمت فرق و ده گیسو بود	خوان به آواز بلند اسرار چون دُرِ دری

(علی بن احمد، ۱۳۹۷: ۲۰۹)

همان‌طور که می‌بینید در این ولایت‌نامه، ماجرای دیگری بعد از خاتم بخشی حضرت شروع می‌شود تا نشان دهد انگشتی بخشیده شده، انگشتی معمولی نیست. ابتدا نانوای یهودی فریب ظاهر انگشت را می‌خورد؛ اما بعد از این که می‌خواهد هم وزن آن نان بدهد می‌بیند که هرچه نان در کفه دیگر ترازو می‌نهد کفه انگشتی تغییر نمی‌کند. نانوای یهودی با دیدن این کرامت از انگشت، خودش و خانواده‌اش مسلمان می‌شوند.

۲-۵. ولایت‌نامه حسام

ولایت‌نامه دیگری از شاعری با نام حسام در جنگ علی بن احمد آمده است. ولایت‌نامه حسام نسبت به ولایت‌نامه سیدعلی مفصل‌تر و جامع‌تر است. در مورد این شاعر و زمان حیات او چیزی نمی‌دانیم. حسام ضمن بیان فضایل حضرت به شرح واقعه خاتم بخشی می‌پردازد. این قصیده هشتاد بیت است که برای اختصار تنها بخش مربوط به خاتم بخشی را در ذیل می‌آوریم:

آن شنیدستی که روزی در مدینه سائلی
 کرد در مسجد سؤالی از جمیع مؤمنان
 هیچ‌کس در وقت آن سائل نیفتاد و علی
 بود آنجا در نماز آن پیشوای مؤمنان
 در رکوع انگشترین در پیش او انداخت زود
 چون قناعت یافت از امر خدای غیب دان
 گفت روزی گر شوی محتاج نانی ای فقیر
 این بده او را بگو تو نان بده هم‌سنگ آن
 از در مسجد برون شد از قضای کردگار
 رفت سوی کوفه بعد از مدتی آن ناتوان
 چونکه اندر کوفه شد آن مرد مسکین فقیر
 افلح خباز را دیدش نشسته در دکان
 پیش او شد داد خاتم را و گفتا نان بده
 گشت راضی آن فقیر و گفت برکش زود باش
 خود همی می‌کرد قول مرتضی را امتحان
 کرد اجابت افلح و درحال خاتم را گرفت
 بود چشم آن لعین اعور ز حکم غیب دان
 چونکه اندر پیش چشم عور نور از آن دمید
 روشنایی یافت چشمش زان نگین پاک جان
 در ترازوی زرش بنهاد و در دیگر طرف
 یک دو تیکه نان نهادش تا بود هم‌سنگ آن
 برکشید و راست نآمد خاتم افزون گشت او
 هم‌چنان می‌ریخت نان‌ها را نهادش در میان
 آمد افزون چونکه خاتم از جمیع خوردنی
 چون بدید آن مرد ناکس معجزاتی آن چنان
 کرد با خود مکر و حیل تا برد انگشترین
 از کف درویش مسکین بشنو این قصه عیان
 رفت پیش قاضی و بردش ورا با خود به شرع
 کرد بر درویش مسکین دعوی ملکی آن

چار تن دادند گواهی از برای آن لعین
 نزد قاضی آمدند و بغض در دل داشتند
 چون قبول افتاد قاضی را گواه بینه
 دست آن درویش مسکین را بریدندش ز تن
 دست را برداشت از کوفه برون شد آن فقیر
 باز دانم آن کسی را داد او خاتم به من
 همچنان می‌رفت و بر دست جراحت می‌گریست
 شاه شهرستان دانش اختر برج شرف
 عالم علم لدنی معنی اسرارِ حق
 شافع روز قیامت ساقی حوض بهشت
 شاهباز انت متی راز دارِ لو کشف
 روشنایی بخش جان‌ها، آفتاب داد و دین
 شاهباز قل تعالوا شهریار قل کفی
 بود اندر زیر رانش دلدل دریا شکاف
 شهریار قبله جود و کرامت زین صفت
 جملگی خویشان افلح کافران بدگمان
 گمان
 کین نگین افلح خباز دان، ای مردمان
 کرد حکم رد خاتم، قطع دست آن جوان
 خون همی بارید از رخسار و آب از دیدگان
 گفت آخر باز کردم تا مدینه من روان
 کز برای خاتمش دستم بریدند این خسان
 دید اندر ره سواری همچو سرو بوستان
 مغفر گنج سعادت صاحب تیغ و سنان
 مولد سرچشمه دین مظهر امن و امان
 قاضی دین محمد قاسم خلد و جنان
 گلبن باغ شهادت، شهسوار انس و جان
 مرهم جان موالی میخ چشم دشمنان
 قاضی باز و کبوتر رهنمای بی‌کسان
 نیزه اندر دست بودش ذوالفقار اندر میان
 اسب را می‌راند همچو برق چون باد وزان

گفت ای درویش مسکین حال خود با من بگوی
تا که دستت را بریدست از کهان و از مهان

گفت در دسر مده ما را به وقت خود گذار
کان چه من دیدم ندیدست هیچ کس آن را عیان

غصه من بی حدست و بس عجایب زان که
خواستم در مسجد شهر مدینه تای نان
من

کس جواب من نداد و تا که ناگه از قضا
خاتمی بخشید ما را یک مسلمان زان میان

این زمان انگشترین از من به استحقاق شرع
یک جهودی کرد دعوی دست من ببرید از
آن

می روم سوی مدینه تا شوم واقف ز حال
تا که بخشیدست خاتم مرمران زان مؤمنان

مرتضا گفتا که ای درویش مسکین بازگرد
تا بیرسم حال این معنی که می گویی عیان

وا نمی گردید بد آن درویش تا حیدر به زور
بازگردانیدش از غم روی هم چون زعفران

گفت من بودم که دادم مر تو را انگشترین
گشت درویش ضعیف از گفت حیدر شادمان

آمد اندر مسجد کوفه امیرالمؤمنین
جمع گردانید خلق کوفه را پیر و جوان

افلح خباز را فرمود تا حاضر کنند
حاضر آمد او و قاضی و گواه گمرهان

گفت امیرالمؤمنین احوال خاتم بازگوی
کز برای آن بکردی قطع دست این جوان

گفت این را از فلان زرگر خریده بوده ام
حق من بود و ز من دزدیده بودست این جوان

مرتضی فرمود تا صنّاع را حاضر کنند
حاضر آمد زرگر قلاب پیشش آن زمان

گفت این خاتم تو کردی و تو را این صنعتست
گفت آری صنع من بود ای امیرمؤمنان

گفت: هان بگذار در پیشم یکی دیگر بساز
 رفت سندان آورید و کوره زر در زمان
 خاتم اندر کوره زر کرد و بس دم می‌دمید
 تا بدان ساعت که بودش قوه و رفع و توان
 در گداز اندر نیامد خاتم از امر خدای
 گفت اگر نگداحتی بشکن بدین سنگ گران
 تا شد از انگشتهایش هم‌چو لاله خون چکان
 بر سر سندان نهاد و با دو دستان سنگ زد
 دژه‌ای خود خم نیامد اندر آن خاتم پدید
 مردم کوفه عجب ماندند خیره اندر آن
 نور ایمان گشت اندر جان او شعله زنان
 افلح خباز چون دید آن کمال مرتضی
 شد مسلمان او و هفصد تن ز خویش و اقربا
 گفت اکنون دیت دست ضعیف از من ستان
 مرتضی گفتا بخواهم دیت دستش ز تو
 چون که ایمان عرضه کردی با جمیع دوستان
 پس گدا را زر بداد و دست بر دستش نهاد
 چون نهادش فاتحه برخواند آن صاحب قران
 دست او بر جای خود شد بس درست و بی
 این میدان الا ز فضل خالق کون و مکان
 عوض
 قطره‌ای باشد ز دریا‌های علم بی‌کران
 این صد و چندین دگر از معجزات مرتضی
 حشر او کن روز محشر با نبی و یاوران
 یا الهی بنده مسکین حسام مستمند

(علی بن احمد، ۱۳۹۷: ۴۵۵ - ۴۶۱)

ملاحظه می‌کنیم در این روایت، سائل بعد از دریافت انگشتی، برای تهیه نان به فردی یهودی به نام افصح خباز (که البته بعد از مسلمان شدن نامش به افلح خباز تغییر کرد) مراجعه می‌کند؛ اما در این روایت بعد از این که ناوای جهود متوجه غیرعادی بودن وزن انگشت می‌شود، تصمیم می‌گیرد انگشتی را از دست مسکین برآید. در نتیجه ادعای می‌کند که مالک انگشتی است. قاضی بعد از شهادت دروغین چهار نفر به نفع خباز، رأی

می‌دهد و دستور می‌دهد دست فقیر را به‌خاطر سرقت قطع کنند. سائل دست بریده را برمی‌دارد تا از کوفه به مدینه نزد فرد اهداکننده خاتم برود. در راه علی^(ع) او را دیدند و فرمودند برگرد من مسئله را حل می‌کنم. ایشان دستور دادند افضح را بیاورند. خباز ادعا کرد انگشتری برای اوست و از فلان زرگر خریده است. زرگر را آوردند و او ادعا کرد که این انگشتری را ساخته است. امام از او خواستند انگشتر دیگری شبیه به آن بسازد. هرچه کرد نتوانست. زر در کوره نگذاخت و انگشتری در زیر سندان نشکست. خباز پس از مواجهه با حقیقت شرمنده شد و با دیدن این کرامات از انگشتری، خودش و همه خویشاوندانش مسلمان شدند. در ادامه با کرامت علی^(ع) دست جوان سائل التیام یافت.

ملاحظه می‌کنیم حسام با اضافه کردن چندین واقعه به داستان اصلی، افزون بر تقدس انگشتری، چندین کرامت دیگر را هم به حضرت نسبت داد و سعی کرد تصرف ایشان را در طبیعت به نمایش بگذارد.

۳-۵. پشوانه روایی داستان ولایت‌نامه‌ها

اکنون باید دید آیا می‌توان روایت منقول سید علی و حسام را در متون پیشین سراغ گرفت؟ آیا این داستان‌ها ریشه روایی دارد یا صرفاً در ذهن عامه شیعیان شکل گرفته است؟ سلطان محمد قائنی در کتاب *اثبات الامامه عن طریق العقل و النقل* روایتی را نقل میکند که با روایت فرعی موجود در ولایت‌نامه حسام انطباق دارد.

ونقل أنه إذ أخذ الخاتم قال السائل : إني لا أعلم قيمته . قال : خذ الخبز بوزنه ، ثم قال السائل بنفسه : لا أبيع به بقدر الإمكان لمحبه له ، حتى جاء إلى الكوفة وكان قد غلب عليه الجوع فاضطر فجاء إلى الخباز المسمي بأفصح ، فقال له : أعطني الخبز بوزن الخاتم ، فتعجب منه ، فقال : الأمر لا يصل إلى الفحط ، الفضة لا تصل رخيصاً إلى هذا القدر ، فحلّفه إلا أخذ بوزنه الخبز ، فأخذ الأفصح منه الخاتم فوزنه فكلما جاء بالخبز لم يصل بوزنه ، فتعجب الأفصح الخباز فأنكر وقال : ليس عندي شيء منك ، فالسائل قال : أعطني الخاتم أو الخبز . قال الأفصح الخباز اليهودي : الخاتم خاتمي والشاهد على ذلك ثم نفر منهم من صنود الخبر ! الحال إلى الشرع فجاء بجماعة بالرشوة وشهدوا على مقاله وثبت عند الحاكم أنه سرقه فحكم بقطع يده ، فأخذ السائل يده وأراد

المدينة... ذکر علیاً واستغاث به... و جاء به إلى المحكمة خطيب الصانع يقال له هذا الخاتم صنعك؟ قال: نعم، قال: اجعله خاتماً مرة أخرى، فأراد ذلك ولم يؤثر فيه النار بنهاية سعيه فعجز، فقال: إذا عجزت عند ذلك فكسره وبكسره قبلت قولك، فسعى في كسره غاية السعي فلم يكسره وفي حالة أراد كسره و ضربه أصاب الخاتم فضرب به عين الصانع فسقطت، فقال: يا علي، الخبز اليهودي أضلني بالرشوة وأنا شهدت بالافتراء والبهتان وأنا تائب... والأمان فأخذ عينه ووضعها في موضعها فشفى بإذن الله قصار كالأول بإعجاز علي الله فأفصح الخبز جاء وأقر بما فعل وصار مسلماً مع أربعمائة نفر من اليهود وأعطى الفقير من الحاضرين مجمع وله أموال كثيرة ببركته.

(قائمی، ۱۳۹۹: ۳۲۷)

شاعران شیعی با حفظ اصل داستان سعی در تبیین مسئله ولایت و امامت ایشان داشتند. این ولایت‌نامه‌ها با پیوند با اسطوره‌ها و نمادها ظرفیت آن را دارد که از ابعاد مختلف بررسی شود.

۶. بررسی نماد انگشتی در ولایت‌نامه‌های سیدعلی و حسام

در ماجرای خاتم بخشی، انگشتی می‌تواند علاوه بر بعد مادی، ابعاد مختلف نمادین و نشانه‌شناختی نیز داشته باشد. از قضا در متون ادبی بر روی ریشه‌های اسطوره‌ای و نمادین تأکید می‌شود. توجه به این نمادها و نشانه‌ها موجب می‌شود که شاعران، این واقعه را با وقایع و مفاهیم دیگر تاریخی، اسطوره‌ای و عرفانی پیوند بزنند. در ادامه به بررسی این نمادها می‌پردازیم.

۱-۶. انگشتی نماد قدرت

انگشت در اسطوره و در ادبیات در کنار تاج و تخت نشان قدرت، سلطه و حکومت است. پادشاهان با نگین انگشتی خود ذیل نامه‌ها را مهر می‌کردند. (ر.ک. شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۸۱) در شخصیت‌های قدسی پیامبران و اولیا این انگشت بیشتر از آن که نشان حکومت و سلطه بر مردمان باشد نشان ولایت و تصرف در جهان طبیعت است. برجسته‌ترین نمونه آن، انگشتی سلیمان است که نه تنها همه انسان‌ها بلکه همه روی زمین را در زیر حکم او قرار می‌داد. عطار درباره انگشتی حضرت سلیمان می‌گوید:

هیچ گوهر را نبود آن سروری که آن سلیمان داشت در انگشتی

زان نگینش بود چندان نام و بانگ وان نگین خود بود سنگی نیم دانگ
چون سلیمان کرد آن گوهر نگین زیر حکمش شد همه روی زمین
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۲: ۴۲)

در مورد علی^(ع) نیز به چند نمونه خاص آن حضرت اشاره شده که هر کدام به وجهی از شخصیت ایشان ارتباط دارد. در نوع ادبی ولایت نامه، «قنبر» غلام خاص حضرت علی^(ع)، «ذوالفقار» شمشیر مخصوص حضرت علی^(ع)، «دلدل» اسب مخصوص حضرت علی^(ع) و انگشتری حضرت، نمادهایی از کیفیات قدسی شخصیت حضرت علی^(ع) هستند.

در مورد انگشتری علی^(ع) توضیحات دقیق تری در دست داریم. «چهار نوع انگشتری برای حضرت ذکر کرده اند: فیروزه، یاقوت، عقیق، آهن چینی که نقش روی سه انگشتر این بوده است که «الملک لله الواحد القهار» و روی انگشتر فیروزه نقش «لا اله الا الله» را حک کرده بودند و همواره در دست راست انگشتری داشته اند.» (جاوید، ۱۳۸۶: ۲۰۳). همین طور پیرامون این انگشترها باورهایی نیز شکل گرفته است. بسیاری از مردم، انگشتری فیروزه ای - که نقش «الله الملک» (نقش نگین انگشتری حضرت امیرالمؤمنین در دوره خلافت) و «الملک لله الواحد القهار» (نقش انگشتری او در دوره پس از خلافت) - را امان بخش انسان از حیوانات درنده و موجب ظفر و غلبه صاحب انگشتری در نبردها و مبارزات می دانند. همچنین خوراندن آبی که این چنین انگشتری را در آن شسته باشند، شفابخش هر بیماری می انگارند. (ر.ک. مجلسی، ۱۳۷۵: ۲۳ به نقل از کرمی، ۱۴۰۲: ۲۸۳)

در مورد انگشتری خاصی که علی^(ع) در نماز بخشیدند نیز توضیحاتی در متون داریم. «از آن جمله در امالی شیخ شهید - نور مرقد - مسطور است که وزن حلقه انگشتری چهار مثقال و نگینه اش که از یاقوت احمر بود پنج مثقال و قیمت آن خراج مملکت شام و خراج شام سیصد شتر بار نقره و چهار شتر بار طلا بود و آن انگشتری از طوق بن حران بود که امیرالمؤمنین او را کشته انگشتری را به خدمت رسول آورد. آن سرور - صلی الله علیه و آله و سلم - به امیر عطا فرمود. چنانچه از قصه مسطوره چند کس از اکابر سلف خبر می دهد.»

(کشفی ترمذی، ۱۳۸۰: ۳۳)

ناصر خسرو گوید:

آنچه علی داد در رکوع فزون است ز آنچه همه عمر داد حاتم طایی
(همان)

شهریار در شعر خود اشاره می‌کند که انگشتی بخشیده شده در نماز، نه انگشتی معمولی بلکه خاتم شاهی بوده است.

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
(شهریار، ۱۳۸۵. ج ۱: ۶۹)

ولایت نامه افصح خباز، بر مدار انگشتی حضرت شکل گرفته و بر کرامت حضرت از طریق انگشتی تأکید دارد. در این ولایت نامه شاعر تأکید دارد که ارزش انگشتی به نوع فلز آن نیست؛ بلکه اهمیت آن در منسوب بودن به حضرت علی (ع) است.

شاه مردان شیر یزدان در نماز ایستاده بود و اندر آن دست مبارک داشت یک انگشتی
برگ آن خاتم بُد از پولاد نیزش زر نبود دست خاتم پیش سائل داشت از نیک اختری
سائل از حیدر ستد انگشتی و بوسه داد گفت هر چیزی ز حیدر هست نبود سرسری
(علی بن احمد، ۱۳۹۷: ۲۰۹)

۲-۶. انگشتی نماد ولایت

بحث ولایت و ارتباط معنایی آن با نماد انگشتی، یکی از حساس‌ترین مباحث پیرامون آیه ۵۵ سوره مائده است. خداوند در آیه فوق، ولی مؤمنان را کسی برشمرده که انگشتی خویش را در حین نماز بخشیده است. چنان که پیش‌ازین بیان شد، انگشتی، خود نماد قدرت است و البته در شخصیت‌های قدسی نشانه ولایت و تصرف است.

از آنجایی که شاعران در ولایت‌نامه‌ها در صدد تبیین ولایت و کرامات برای امیرالمؤمنین (ع) هستند؛ ماجرای بخشش انگشتی در ولایت‌نامه‌ها ی مذکور مبتنی بر اثبات ولایت حضرت علی (ع) شکل گرفته است.

واژگان «ولایت»، «مولی»، «ولی»، «والی»، «ولاء» یکی از مهم‌ترین و مبهم‌ترین مفاهیمی است که در تاریخ اسلام همیشه درخور توجه و البته اختلاف، بحث و نظر علمای اسلامی چه شیعه و چه سنی بوده است. «واژه «ولایت» پرکاربردترین واژه قرآن کریم است که به صورت‌های مختلفی به کاررفته است و قریب به ۱۲۴ نمونه اسمی و ۱۱۲ نمونه فعلی در قرآن دارد. در کتب لغت، معانی متعددی را برای مفهوم «ولایت» آورده‌اند. در بعضی چون تاج‌العروس، ۲۱ معنی برای آن به تناسب به کارگیری در جملات نقل نموده‌اند که گاه به

معنای ناصر و گاه به معنای حب یا سرپرست و یا به معنای سبب یا نسبت به کاررفته است. در بعضی کتب چون نهاییه ابن اثیر به معنای رب و یا مالک یا کسی که سیطره مالکانه به چیزی دارد، آمده است. در بعضی موارد هم به معنای سید و آقا و منعم و معتق آمده و در بعضی موارد هم بر عبد در مقابل مولا، اطلاق گردیده است.» (میرخانی، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۲) مبحث «ولایت» از بحث‌های کلامی - فقهی نیز هست که در علوم مختلف چون فقه، حقوق و سیاست هم مطرح می‌شود. در فرهنگ تشیع، بیشتر به مفهوم «ولایت» در حوزه سیاست و اجتماع تأکید کردند. «مفهوم «ولایت» در رابطه با جامعه همان حکومت و زمامداری است و منظور از «ولایت» سرپرستی و تصدی امور به حکم عقل و شرع است و شخص حاکم را «والی» و «ولی امر» می‌نامند.» (قاسم‌نژاد و رحیمی، ۱۳۹۳: ۶۳۳).

ولایت در تصوّف، ریشه در قرآن و سنّت دارد و می‌توان ردّ پای آن را در طول تاریخ تصوّف، پیگیری کرد. عبدالحسین زرین کوب می‌گوید: «صوفیان متقدّم چون بایزید بسطامی و ابراهیم ادهم از ولایت بحث کرده‌اند، اما این حکیم ترمذی بود که مفهوم ولایت را در قالب نظریه‌ای نسبتاً کامل و منسجم درآورد.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

ترمذی در یکی از آثار خود به نام ختم الاولیا یا سیره الاولیا به بررسی رابطه نبوّت و ولایت می‌پردازد. «حکیم با تمسک به برخی از آیات و احادیث، چنین بیان می‌دارد که خداوند را اولیایی است که آنان را به دوستی و ولایت مخصوص گردانیده و اینان والیان مُلک خدایند که آنان را برگزیده و نشانه اظهار فعل خود گردانیده است. خدای اولیا خود را به انواع کرامات مخصوص گردانیده، آفات طبیعی از آنان پاک کرده و از متابعت نفس رهایی - شان داده است، به گونه‌ای همت آنان جز در راه او نیست و جز با او با دیگری انسی نگیرند.» (کفاش، ۱۳۹۴: ۴۷ به نقل از پاکتچی، ۱۳۹۲: ۱۹۲)

ابوالقاسم قشیری باب سی و نهم را «در ولایت» اختصاص داده و به تصریف ولی و شرایط آن می‌پردازد. او برای ولی دو معنی را در نظر می‌گیرد «یکی آنکه حق سبحانه و تعالی، متولّی کار او بود؛ چنان که خبر داد و گفت و هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و یک لحظه او را به خویشتن باز نگذارد بلکه او را حق، عَزَّ اسْمُهُ، در حمایت و رعایت خود بدارد و دیگر آن بود که بنده به عبادت و طاعت حق، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، قیام نماید بر دوام و عبادات او بر توالی باشد که هیچ‌گونه به معصیت آمیخته نباشد.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۴۲۷) و (کفاش، ۱۳۹۴: ۴۷)

نزد صوفیه کسانی که در زمره اولیا قرار می‌گیرند، صاحب ولایت و کرامت‌اند. بحث درباره کرامت اولیا از دوره‌های آغازین تصوّف اسلامی جریان داشته است. هر چند صوفیان ظهور کرامات را می‌پذیرند، اما در چگونگی و حدود آن اختلاف نظر دارند. «خواجه قشیری» باب پنجاه و سوم را «در اثبات کرامت اولیا» اختصاص داده و می‌گوید: «کرامت فعلی بود ناقص عادت اندر ایام تکلیف، ظاهر گردد بر کسی که موصوف به ولایت، اندر معنی تصدیق حال او.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۲۳)

«هجویری» ظهور کرامت پرا جایز می‌داند و آن را منافی اصول شرعی نمی‌داند، اما آن را برای اولیا واجب نمی‌داند. وی می‌گوید: «کرامت علامت صدق ولیّ بوده، ظهور آن بر کاذب روا نباشد به جز بر کذب دعوی وی و آن فعلی بود، ناقص عادت، اندر حال بقای تکلیف.» (هجویری، ۱۳۸۹: ۳۲۷) وی معتقد است کرامات اگر بنده را از حق به خویشتن مشغول کند، حجاب است و تکلیف شرعی تحت هیچ شرایطی از اولیا ساقط نمی‌شود. کسی که تارک‌الادب باشد به هیچ وجه، ولی نخواهد بود. (به نقل از شریفی و سرامی، ۱۳۹۳: ۱۱۴) جامی در *نفحات‌الانس* ظهور کرامت بر دست ولی را نتیجه تصرف حق تعالی در وی می‌داند. «بالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود گرداند، در هیولای عالم هر نوع تصرفی را که خواهد تواند کرد. بالحققت آن تأثیر و تصرف حق سبحانه و تعالی است که در وی ظاهر می‌شود و وی در میان، نی.» (جامی، ۱۳۷۳: ۲۲)

مبحث انگشتی و ولایت و قدرت تصرف بر طبیعت و جهان در ادبیات فارسی در ذیل ماجرای سلیمان نبی برجسته است. این امر ریشه روایی دارد و گویند خود علی^(ع) اذعان داشته است که انگشتر سلیمان نبی نزد اوست: «قال امام الموحّدین - کرم الله وجهه: أنا الذی عندی خاتم سلیمان.» یعنی، منم آن کس که نزد من است خاتم سلیمان - علیه السلام یعنی متصرفم در جمیع مخلوقات از جن و انس و غیر آن.

مولوی در غزل خود ضمن مقایسه انگشتی حضرت علی^(ع) با خاتم سلیمان از تشبیه تفضیل نیز بهره برده است.

حکم سلیمان نبی می‌رفت بر دیو و پری بودش ز تو انگشتی، الله مولانا علی
(کشفی ترمذی، ۱۳۸۰: ۱۳۶)

نتیجه گیری

ماجرای خاتم بخشی امیرالمؤمنین (ع) در قرآن مجید و نیز در متون تفسیری و عرفانی بازتاب داشته است و با اندیشه‌های عرفانی به‌ویژه آیین فتوت گره‌خورده است. همچنین در ادبیات فارسی اعم از اشعار مدحی، مناقب و ولایت نامه‌ها به شکل گسترده‌ای مطرح شده است. اشاره به اصل واقعه تنها از سوی شاعران شیعه نیست. این ماجرا در متون و اشعار با نمادها و مباحث اسطوره‌ای در پیوند است. شاعران تلاش نموده‌اند وجه اسطوره‌ای این واقعه را با داستان سلیمان؛ وجه اخلاقی آن را با ویژگی‌های جوانمردان؛ و وجه قدسی آن را با کرامات و تصرفات ولایی گره بزنند. در این میان ولایت نامه‌ها در برجسته ساختن وجه سوم در کنار روایت اصلی به اضافه کردن روایات فرعی دست زده‌اند. با جستجو در منابع این نتیجه به دست آمد که این افزوده‌ها در روایت اصلی مبتنی بر خلاقیت شاعر نبوده بلکه در کتب متقدم می‌توان روایت گسترش‌یافته را ملاحظه کرد. با تأمل در روایات فرعی می‌توان گفت که هدف اصلی از گسترش روایت اصلی برجسته ساختن وجه قدسی و به نمایش گذاشتن کرامات علی (ع) است. چنان‌که می‌دانیم نشان دادن کرامات و معجزات در گذشته روشی برای تحول معنوی مخاطبان و ایمان آوردن آنها به شخصیت قدسی است. در ادبیات پیش از عصر صفوی به‌ویژه این ولایت نامه‌ها راهی برای گسترش مذهب شیعه بوده است. در ادبیات این عصر، کمتر بحث تقابل و یا لعن مطرح است؛ چراکه فعالیت شاعران شیعه در آن ادوار چندان آسان نبوده است. درحالی‌که بعد از عصر صفوی به دلیل حاکمیت تشیع تبلیغات محبان علوی غالباً همراه با نفی و لعن دشمنان علی (ع) است و تقابل جایگزین تبلیغات مبتنی بر روایات و مستندات و مناقب می‌شود.

منابع

- قرآن کریم.

۱. ابن یمین فریومدی، [بی‌تا]. *دیوان ابن یمین فریومدی*. تهران: نشر سنایی.
۲. اهلی شیرازی، (۱۳۴۴). *کلیات اشعار اهلی شیرازی*. تصحیح حامد ربانی، تهران: نشر سنایی.
۳. جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۳). *نفحات الانس*. تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
۴. جاوید، هوشنگ (1368) *مناقب‌خوانی (موسیقی قدسی، مذهبی و آیینی ایرانی)*. تهران: سوره مهر.

۵. حسینی میلانی، علی(۱۳۸۹). *جواهر الکلام في معرفة الإمامة و الإمام. ج ۲. قم: مرکز تحقیق اسلامی.*
۶. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۸۳). *تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن. ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر سخن.*
۷. سعدی شیرازی، مصلح الدین(۱۳۸۱). *بوستان سعدی. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: نشر خوارزمی.*
۸. شریفی، ثریا؛ سرامی، قدمعلی(۱۳۹۳). *بررسی ولایت در کشف‌المحجوب هجویری. مجله عرفانیات در ادب فارسی. ۵(۱۸). صص ۱۰۷-۱۲۳.*
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا(۱۳۸۷). *قلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی). تهران: نشر سخن.*
۱۰. شمیسا، سیروس(۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات. تهران: میترا.*
۱۱. شهریار، محمدحسین(۱۳۸۵). *دیوان شهریار. ج ۱. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.*
۱۲. -صابر ترمذی [بی تا]. *دیوان ادیب صابر ترمذی. تهران: نشر علمی.*
۱۳. صحتی سردودی، محمد(۱۳۷۹). *غدیریة های فارسی (از قرن چهارم تا چهاردهم). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.*
۱۴. طباطبایی، سید محمدحسین(۱۹۹۷م). *المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.*
۱۵. عطار، محمد بن ابراهیم(۱۳۶۳). *اسرارنامه. تصحیح محمد عباسی، تهران: کتاب‌فروشی فخر رازی.*
۱۶. عطار، محمد بن ابراهیم؛ سلماسی‌زاده، جواد(۱۳۸۲). *منطق‌الطیر. تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه در گستر.*
۱۷. علی بن احمد(۱۳۹۷). *جنگ/شعار شیعئی. تصحیح زهرا پارساپور و اکرم کرمی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.*
۱۸. قاسم‌نژاد، زهرا؛ رحیمی، زهرا(۱۳۹۳). *معناشناسی سیستماتیک واژه ولایت. پژوهش‌نامه ثقلین. (۱). صص ۶۲۹-۶۵۴.*
۱۹. قائنی، سلطان محمد؛ شریعتی تبار، مهدی(۱۳۹۹). *اثبات الإمامة عن طریق العقل و النقل. ج ۴. مشهد مقدس: آستانة الرضویة المقدسة. مجمع البحوث الإسلامية.*
۲۰. قشیری، ابوالقاسم(۱۳۷۴). *ترجمه رساله قشیریة. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نشر علمی و فرهنگی.*
۲۱. کرمی، اکرم(۱۴۰۲). *گونه‌شناسی ادبیات منظوم شیعئی قبل از عصر صفوی. تهران: امیرکبیر.*

۲۲. کرمی، اکرم؛ بزرگ بیگدلی، سعید(۱۳۹۸). ولایت‌نامه نوع ادبی عامیانه در حوزه شعر شیعی. *مجله فرهنگ و ادبیات عامه*. ۷. (۲۷). صص ۲۱۵-۲۴۰.
۲۳. کرمی، اکرم؛ پارساپور، زهرا(۱۴۰۲). پژوهشی در نوع ادبی منظومه فارغ گیلانی. *مجله مطالعات ادبیات شیعی*. ۱. (۴). صص ۴۱-۶۸.
۲۴. کشفی ترمذی، محمد صالح بن عبدالله؛ منصور، کوروش(۱۳۸۰). *مناقب مرتضوی*. تهران: روزنه.
۲۵. کفاش، حمزه(۱۳۹۴). *بررسی ولایت‌نامه به مثابه گونه ادبی خاص شعر شیعی در قرن نهم*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد.
۲۶. مجلسی، محمدباقر(۱۳۷۵). *حلیة المتقین*. تهران: نشر بهروز.
۲۷. محمدی ری شهری، محمد؛ شیخی، حمیدرضا(۱۳۸۹). *میزان الحکمة (با ترجمه فارسی)*. ۱۴ ج. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر.
۲۸. میبیدی، احمد بن محمد(۱۳۷۱). *کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار*. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
۲۹. میرخانی، عزت‌السادات(۱۳۸۵). *ولایت باوری و امامت محوری در فقه جعفری*. *مجله فقه و حقوق خانواده*. (۴۱ و ۴۲) صص ۱۱-۴۴.

References

- The Holy Quran.
1. Ahli Shirazi, (1344). Diwan of poems of Ahli Shirazi. Edited by Hamed Rabbani, Tehran: Sanai Publishing.
 2. Ibn Yamin Fariyumadi, [No date]. Diwan Ibn Yamin Fariyumadi. Tehran: Sanai Publishing.
 3. Jami, Noor ad din Abdol Rahman (1373). Nafahat al-Aons. Edited by Mahmoud Abedi, Tehran: Ettelaat Publications.
 4. Javed, Hoshang (1368) Manaqib Khani (Iranian sacred, religious and ritual music). Tehran: Surah Mehr.
 5. Hosseini Milani, Ali (1389). The javaher al kalam in the knowledge of the imamat and the imam. c 2. Qom: Center for Islamic Truths.

6. Zarin Koob, Abdul Hossein (1383). Iranian Sufism in its historical perspective. Translated by Majduddin Kivani, Tehran: Sokhan Publishing House.
7. Saadi Shirazi, Moslehaddin (1381). Saadi bustan Edited by Gholamhossein Yousefi, Tehran: Kharazmi Publishing.
8. Sharifi, Soraya; Sarami, Gadhamali (1393). Investigating the province in Kashf-al-Mahjub Hajwiri. Journal of mysticism in Persian literature. 5(18). pp. 107-123.
9. Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza (1387). Qalandriya in history (transformations of an ideology). Tehran: Sokhan Publishing.
10. Shamisa, Sirous (1387). Dictionary of esharat. Tehran: Mitra.
11. Shahryar, Mohammad Hossein (1385). Diwan Shahriar C 1. Tehran: Negah Publications Institute.
12. Saber Termazi [No date]. Diwan Adib Saber Tirmezi. Tehran: Scientific Publication.
13. Sehati Sardroudi, Muhammad (1379). Persian Ghadiriyas. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
14. Tabatabai, Seyyed Mohammad Hossein (1997 AD). Al-Mizan in the interpretation of the Qur'an. Beirut: Al-Alami Institute for Press.
15. Attar, Mohammad bin Ebrahim; Selmasizadeh, Javad (1382). Asrar- name Tehran: Andiseh Cultural Institute in Gostar.
16. Attar, Muhammad bin Ibrahim (1363). Mantiq ut tair Edited by Mohammad Abbasi, Tehran: Fakhr Razi bookstore.
17. Ali bin Ahmed (1397). Shiite poetry collection. Edited by Zahra Parsapoor and Akram Karmi, Tehran: Islamic Council Library, Museum and Documents Center.
18. Kerami, Akram; Bozorg Begdeli, Saeed (1398). velayat-name of folk literary genre in the field of Shiite poetry. Popular culture and literature magazine. 7. (27). pp. 215-240.

19. Karmi, Akram; Parsapoor, Zahra (1402). A study on the literary genre of Fargh Gilani poetry collection. *Journal of Shiite Literature Studies*. 1. (4). pp. 41-68.
20. Karmi, Akram (1402). *Typology of Shia verse literature before the Safavid era*. Tehran: Amir Kabir.
21. Kashfi Tirmezi, Muhammad Saleh bin Abdullah; Mansouri, Korosh (1380). *Manaqib Mortazavi*. Tehran: Rozeneh.
22. Kafash, Hamzah (۱۳۹۴). *Examining Velayat Nameh as a specific literary genre of Shiite poetry in the ninth century*. Master's thesis. Faculty of Literature, Ferdowsi University of Mashhad.
23. Majlisi, Mohammad Baqer (1375). *Halitol-Muttaqeen*. Tehran: Behrooz Publishing.
24. Ghasem-Nejad, Zahra; Rahimi, Zahra (1393). *Systematic semantics of the word "velayat"*. *Saqlain research paper*. (1). pp. 629-654.
25. Qaeni, Sultan Mohammad; Shariati Tabar, Mehdi (1399). *Proof of Imamate through Al-Aql and Al-Naqq*. 4 c. Holy Mashhad: Astana al-Razaviya al-Maqada. Islamic Research Forum.
26. Qashiri, Abu al-Qasim (۱۳۷۴). *Translation of Qashiriyeh's book*. Edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran: Scientific and Cultural Publication.
27. Mohammadi Rayshahri, Mohammad; Sheikhi, Hamidreza (1389) *Mizan al-Hikmah (with Persian translation)*. 14 c. Qom: Dar al-Hadith Scientific and Cultural Institute.
28. Meybodi, Ahmed bin Muhammad (1371). *Kashfolasrar va oddatolabrar*. c 3. Tehran: Amir Kabir.
29. Mirkhani, Ezzat Al-Sadat (۲۰۰۶) *Velayat-bavari va Imamat- bavari in Jafari Jurisprudence*. *Fiqh and family law magazine*. (۴۱ and ۴۲) pp. ۴۴-۱۱.